

بهار

شعر از استاد «محمود کیانوش»
تصویرگر: حسن عامه‌کن

این صدا از کجاست؟... از باغ است
باغ گفتی؟... مگر بهار آمد؟
بله آمد... چه شاد، چه شاداب!
گل به دیدار جویبار آمد

✱

گل؟... بله گل... شکفته و خندان
مثل یک نوعروس زیباروی
در هوا بوی پونه پیچیده ست
بله، او هم نشسته بر لب جوی

✱

راست گفتی، صدای بلبل بود
پس زمستان چه شد؟ از این جا رفت؟
بله، او را شکوفه بیرون کرد
با زمستان سکوت و سرما رفت



پرستوهای شاد

آسمان خوش حال و صاف
شاخه‌ها سبز و سفید
با پرستوهای شاد
می‌رسد از راه، عید

خانه‌ها را آفتاب
می‌زند رنگ نشاط
فرش‌ها را مادر م
می‌تکاند در حیات

دور گلدان را چه خوب
رنگ کرده خواهر م
یک گل زیبا و سرخ
من برایش می‌برم

ماهی من توی حوض
آب بازی می‌کند
باد هم با شاخه‌ها
تاب بازی می‌کند

باد، نم‌نم می‌زند
شانه بر موهای بید
دست‌هایش می‌دهد
بوی سبزه، بوی عید

فروردین

عید نوروز

«نوروز» یا همان اوّل فروردین، یکی از قدیمی‌ترین جشن‌های ایران است. این جشن به نام روز جهانی عید نوروز، نام‌گذاری شده است. بنابراین، نام نوروز در تقویم همی کشورها می‌آید. عید نوروز، آداب و رسوم مخصوصی دارد. ما ایرانیان، قبل از آمدن نوروز کارهایی مثل خانه‌تکانی انجام می‌دهیم. بزرگ‌ترها به کوچک‌ترها هدیه می‌دهند. کوچک‌ترها هم به دیدن بزرگ‌ترها می‌روند. در کشورهای قزاقستان، هندوستان، افغانستان و... هم جشن نوروز برگزار می‌شود.

محمود پورهاب
تصویرگر: نازی عظیمی

۱۲ فروردین

روز جمهوری اسلامی

سال ۱۳۵۸ بود. انقلاب اسلامی پیروز شده بود. امام خمینی از مردم ایران خواستند که خودشان نوع حکومت کشور را انتخاب کنند. روز دهم فروردین، ترک و لر و فارس و عرب، مسلمان و زرتشتی و ارمنی و کلیمی، همه پای صندوق رأی آمدند. در روز ۱۲ فروردین مردم به «جمهوری اسلامی» رأی دادند. ما هر سال، این اتفاق مهم را جشن می‌گیریم.

۱۴ فروردین

روز جهانی کتاب کودک

دوم آوریل هر سال مسیحی، روز تولد «هانس کریستین آندرسن» است. هانس کریستین آندرسن از مهم‌ترین نویسندگان بچه‌ها بود. در این روز که برابر با ۱۴ فروردین است، در همه کشورهای نویسندگان و تصویرگرها جمع می‌شوند و درباره‌ی کتاب‌هایی که برای بچه‌ها نوشته می‌شود، صحبت می‌کنند. این روز یک پیام و پوستر دارد که در تمام جهان پخش می‌شود. «هانس کریستین آندرسن» در سال ۱۸۰۵ میلادی در دانمارک به دنیا آمد. او در کودکی کار می‌کرد و در بزرگسالی، نوشتن را شروع کرد. همه‌ی ما داستان‌هایی را که او نوشته شنیده‌ایم. شاید هم کارتون آن را دیده باشیم. پری دریایی، بند انگشتی، جوجه اردک زشت، لباس جدید امپراتور و... چند قصه‌ی او هستند. کتاب‌های او به ۱۵۰ زبان دنیا ترجمه شده است.

۱۸ فروردین

روز جهانی بهداشت

از روز ۱۸ فروردین تا یک هفته بعد، زنگ بهداشت در همه‌ی مدرسه‌ها به صدا در می‌آید. ۱۸ فروردین هر سال روز جهانی بهداشت نام دارد. بهداشت در تمام دنیا بسیار مهم است و در دین اسلام به آن سفارش شده است. متأسفانه، خیلی وقت‌ها ما بهداشت را فراموش می‌کنیم. توجه به بهداشت، از پیدا شدن بیماری‌ها جلوگیری می‌کند. پیامبر اکرم(ص): خداوند پاک و پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد.

۲۵ فروردین

روز بزرگداشت عطار نیشابوری

یکی از نام‌آورترین شاعران ایران عطار نیشابوری است. او حدود نهمصد سال پیش، در نیشابور به دنیا آمد. شغل اصلی‌اش عطاری (فروش گیاهان و گل‌های دارویی) بود. بنابراین نام عطاری را انتخاب کرد. نام اصلی او «فریدالدین محمد» است. او، هم عطاری می‌کرد، هم دستی در پزشکی داشت. دیوان اشعار، منطق‌الطیر، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه و خسرونامه کتاب‌های معروف او هستند.



سدها دیوارهای بزرگی هستند که برای بستن راه رودخانه‌ها ساخته می‌شوند. آب رودخانه‌ها، پشت سد جمع می‌شود. انسان‌ها از این کار، هدف‌های مختلفی دارند. از آب پشت سد، برای کشاورزی، تولید برق و... استفاده می‌شود. در ایران تاریخچه‌ی سد سازی به قبل از دوران هخامنشیان می‌رسد.

بزرگ‌ترین سدها

- بزرگ‌ترین سد دنیا در کشور چین است. این سد دارای سه در است و بر روی رودخانه‌ی یانگ‌تسه ساخته شده است.
- بلندترین سد بتنی قوسی جهان در ایران ساخته خواهد شد. این سد که اسم آن «بختیاری» است در استان لرستان ساخته می‌شود. ارتفاع سد بختیاری ۳۱۵ متر خواهد بود.

مراحل ساخت سد

بعضی از سدها برای تولید برق ساخته می‌شوند، بعضی برای جلوگیری از سیل‌ها، بعضی برای آبیاری زمین‌های کشاورزی و....

قبل از هر چیز باید هدف‌تان را از ساختن این سد مشخص کنید

فکر کنید شما یک گروه مهندسی سد ساز دارید و می‌خواهید بر روی یکی از رودخانه‌های ایران سد درست کنید.

ببینید سود ساختن این سد بیشتر است یا ضررش؟! باید هزینه‌ی ساختن سد را محاسبه کنید. ببینید بعد از تمام شدن کار و بهره‌برداری از سد، آیا درآمد آن، بیشتر از هزینه‌اش هست یا نه؟ بعد از آن باید روی خاک و شرایط منطقه مطالعه و آزمایش کنید. یعنی باید ببینید چه نوع سدّی برای آن‌جا مناسب است. سدها انواع مختلفی دارند.

سدهای خاکی:

جنس قسمت اصلی این سدها خاک است. یک جورهایی شبیه تپّه‌اند. با این تفاوت که شکل این تپّه‌ها بر اساس اصول مهندسی مشخص می‌شود. جنس اصلی این سدها خاک رس است.



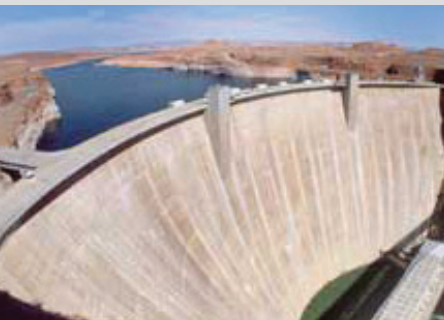
سدهای سنگریزهای

مانند سدهای خاکی هستند؛ اما به جای خاک، در آن‌ها از سنگ‌ریزه استفاده می‌شود.

سدهای بتنی:

این سدها چند جورند:

سدهای بتنی وزنی که قدشان کوتاه است و وزن زیادی دارند.
سدهای بتنی قوسی که مانند تگّه‌ای از یک کوزه، قوس دارند و معمولاً در درّه‌های باریک ساخته می‌شوند.



سدهای بتنی پشت

بنددار: این سدها مانند دیواری هستند که در زمین فرو رفته و پشت آن ستون‌هایی زده باشند.

سدهای لاستیکی:

شاید تعجب کرده باشید... بله! همه‌ی سدها از بتن و خاک نیستند، سدهای لاستیکی بر روی رودخانه‌های فصلی (رودخانه‌هایی که فقط گاهی آب دارند) ساخته می‌شود.

در زمان لازم، داخل این سدها را مثل بادکنک باد می‌کنند تا مانع عبور آب رودخانه شود! این نوع سدها در شمال کشورمان وجود دارند.



مراقبت از مو

ریزش مو ممکن است برای مردان، زنان و کودکان پیش بیاید. در حالت طبیعی، روزانه ۱۰۰ تا ۲۰۰ مو می‌ریزد. اما اگر بیشتر باشد، نوعی مشکل به حساب می‌آید. استرس و نگرانی باعث ریزش موها می‌شود. پس به خاطر موهایتان هم شده، آرام و خونسرد باشید!

اولین قدم در حفظ سلامت موی سر تمیز نگه داشتن آن است.
برای شست‌وشوی سرت چه قدر شامپو نیاز داری؟

ناراحتی؟ نکند از ریزش موهایت ترسیده‌ای!!!

من کلی شامپو می‌ریزم تا زیاد کف کند، این طوری خیالم راحت است که موهایم کاملاً تمیز می‌شوند.



یعنی من طاس می‌شوم؟!



موهای خیس را به شدت با حوله مالش نده. مالش شدید به ریشه‌ی موهایتان آسیب می‌رساند. صبر کن تا هشتاد درصد از موهایت خشک شود، بعد برس بکش.

به جای آن که از شامپوی زیاد استفاده کنی، می‌توانی شست‌وشوی مو را طولانی‌تر کنی. اگر موهایت چرب شده، هر دفعه دو بار آن‌ها را شامپو بزنی.



بهتر نیست از سشوار استفاده کنم تا موهایم سریع خشک شود؟





سشوار کشیدن، به موهایی که هنوز از آن آب می‌چکد آسیب می‌رساند. چون موی خیس باید مدّت زیادی زیر سشوار بماند تا خشک شود. پیچیدن مو در حوله و خشک کردن طبیعی آن بهتر است.

وقتی نوک موها دو شاخه می‌شود، اصطلاحاً به آن موخوره می‌گویند. برای درمان آن باید مو را کوتاه کرد. محکم بستن مو (به خصوص در زمان خیس بودن) و بافتن سفت، باعث موخوره می‌شود.



تقویت ریشه‌ی مو با زرده‌ی تخم‌مرغ

برای رشد و تقویت مو می‌توان از زرده‌ی تخم‌مرغ کمک گرفت. چون یک شوینده‌ی طبیعی است که هم از مو محافظت می‌کند و هم آن را نرم نگه می‌دارد. برای از بین بردن بوی بد تخم‌مرغ، می‌توان یکی دو قطره سرکه یا آبلیمو به آن اضافه کرد.

برای مراقبت از موهایتان این کارها را انجام دهید:

- خواب و استراحت کافی، تغذیه‌ی صحیح، ورزش، خوردن غذاهایی که پروتئین کافی دارند. (ماهی، گوشت، تخم‌مرغ، ماست و...) خوردن میوه و سبزیجات تازه.
- از آب داغ و حالت دهنده‌های مو مثل ژل و... استفاده نکنید.
- مو را کوتاه نگه دارید.
- هفته‌ای یک بار پوست سر را ماساژ دهید تا خون به پوست کف سر برسد و از تجمع چربی زیاد در پوست سر جلوگیری کند.
- اگر به استخر رفتید، حتماً موهایتان را با شامپوی مناسب بشوید. آب کلردار باعث ریزش مویتان می‌شود.
- از شانه و برس خودتان استفاده کنید. حداقل هفته‌ای یک مرتبه هم آن را با آب و صابون بشوید.



● ● ● با تشکر از

دکتر احمد اسماعیلی نراقی

پایتخت شادی‌ها

به تماشای تخت جمشید برویم

علی اکبر زین‌العابدین
تصویرگر: نگین حسین‌زاده



یکی از تاریخ‌نویسان یونانی که پارسه را از نزدیک دیده بود در کتابش نوشت: این شهر زیباترین شهری است که زیر آفتاب قرار دارد. پارسه یا تخت‌جمشید، در استان فارس است. در شهرستان مروست، نزدیک شهر شیراز.

حدود دو هزار و پانصد سال پیش بود که داریوش اول به فکرش رسید تخت‌جمشید را بسازد. و دو پادشاه دیگر به نام خشایارشا و اردشیر اول راه او را ادامه دادند. تا جایی که ساخت کامل آن بیشتر از صد سال طول کشید. یعنی صد و خورده‌ای سال در آن‌جا ساخت و ساز می‌شد و پر از گرد و خاک بود و آدم سرفه‌اش می‌گرفت. هر کاخی که ساخته می‌شد شاه بعدی یکی دو تا به آن اضافه می‌کرد. معلوم نیست که با این همه صدای تق و توق چکش و تیشه و قلم سنگ‌کاران و هنرمندان چه جوری شاهان در آن‌جا استراحت می‌کرده‌اند! سقف این کاخ‌ها را با چوب و دیوارها را از خشت خام ساختند. در هر کاخ، تعداد زیادی ستون‌های سنگی بلند وجود داشت. اگر

به مرکز اصلی هر سرزمینی، پایتخت می‌گویند. شهری که کارهای مهم حکومت در آن برنامه‌ریزی می‌شود. معمولاً هر کشور یک پایتخت دارد. اما هخامنشیان حکومتی بودند که از داشتن پایتخت خیلی خوششان می‌آمد. برای همین نه یکی، نه دو تا بلکه چهار پایتخت داشتند: بابل، شوش، هگمتانه (همدان امروزی) و یکی هم برای مراسم نوروز و برگزاری جشن‌ها که به آن پارسه می‌گفتند. یعنی پایتخت شادی! البته شادی مردم یا شاه؟... معلوم نیست!

شهر پارسه دو بخش داشت: یکی بخش اصلی شهر که خانه‌های مردم در آن قرار داشت و دیگری ارگ... ارگ بخشی بود که کاخ شاه در آن‌جا بود. امروزه به این کاخ تخت‌جمشید می‌گویند. یونانی‌ها هم به زبان خودشان به آن می‌گفتند: پرسپولیس. یعنی شهر پارسه. جالب است که نام تخت‌جمشید هیچ‌گاه به گوش هخامنشیان نخورد. چون آن‌ها به آن‌جا پارسه می‌گفتند.

بیمه می‌پرداخت. پارسه را روی یک تپه ساخته‌اند که رو به کوه مهر است. مساحت تخت جمشید صد بیست و پنج هزار متر مربع است یعنی شانزده برابر یک زمین فوتبال.

تصاویر کاخ‌های پارسه با دیگر کاخ‌های جهان فرق می‌کرد. روی در و دیوار کاخ‌ها معمولاً تصاویر

جنگ و خونریزی دیده می‌شد ولی انگار هخامنشیان کمی احساساتی بوده‌اند که روی در و دیوار آپادانا تصاویر گل و بوته کشیده‌اند. نوشته‌های در و دیوار آن‌جا این است: «خداوند به این سرزمین، شادی‌های زیاد بدهد».

اگر الان به تخت جمشید بروید، کاخی نمی‌بینید چون اسکندر (پادشاه مقدونیه) آن را به آتش کشید. به خاطر همین هر چیزی که چوبی و پارچه‌ای بود، سوخت. ضمناً بعد از دو هزار و پانصد سال هم نباید توقع داشته باشیم که همه چیز سر جای اولش باشد. الان چند ستون کامل یا نصفه نیمه با سر ستون‌های گاو و عقاب و این‌ها می‌بینید. اما همین خرابه‌ها، عظمت تخت جمشید را نشان می‌دهد.

هخامنشیان توی ستون‌ها سرب می‌ریختند تا اگر زلزله‌ای آمد یا اسکندر حمله کرد، شکسته نشوند و پایین نیفتند. علت این که ستون‌ها عمر زیادی کرده‌اند، همین است.



سقف این کاخ‌ها را بر می‌داشتند انگار جنگلی از ستون‌های بلند سبز شده بود. تخت جمشید ۸۷۰ ستون داشت.

سلسله‌ی هخامنشی بزرگ‌ترین امپراتوری جهان در زمان خودش بود. خیلی از کشورهای جهان در قلمرو ایران بودند: هند، ارمنستان، لیدی، مصر، مقدونیه و...

در آن زمان بیست و هشت ملت مختلف در امپراتوری هخامنشیان زندگی می‌کردند. به استان محل سکونت هر کدام ساتراپی می‌گفتند. وقتی جشن نوروز می‌شد شاهان هخامنشی در تخت جمشید می‌نشستند تا نمایندگان این ساتراپی‌ها هدیه‌هایشان را برای آن‌ها بیاورند.

وقتی مهمانان از پله‌های کوتاه ده سانتی‌متری کاخ آپادانا بالا می‌رفتند روی دیوارها، تصویر خودشان را می‌دیدند که هدیه به دست در حال بالا رفتن هستند. برای همین در دلشان قند آب می‌شد! وقتی وارد کاخ می‌شدند و ستون‌های بلند را می‌دیدند، کلاه از سرشان می‌افتاد. سر ستون‌ها، مجسمه‌ی گاوهای دو سر بود.

برای ساختن تخت جمشید هزاران انسان کار می‌کردند. حتی معمارانی از ملت‌های دیگر مثل مصری‌ها، یونانی‌ها، آشوریان و... هم در ساختن آن شرکت می‌کردند. خیلی از کارگران تخت جمشید، زنان بودند. خیلی از این زنان بچه‌دار بودند. برای این که این بچه‌ها حوصله‌شان سر نرود و سنگی، میخی تو چشم و چار همدیگر نکنند، نزدیک آن‌جا یک مهد کودک درست کرده بودند که از این بچه‌ها نگهداری شود. حقوق ماهیانه‌ی هر کارگر به صورت گوشت یا گندم پرداخت می‌شد. کارگران زن و مرد بیمه بودند. اگر در زمان کار برای یکی‌شان اتفاقی می‌افتاد مثلاً از بالای یک ستون سقوط می‌کرد هزینه‌ی درمانشان را



ماشین بنزنی

شش ماه گذشت. اما پادشاه بی تربیت ها حاضر نشد ماشین چمن زنی اش را پیش تعمیرکار ببرد. چمن ها و علف های زرد و دراز، از هر طرف بالا رفته بودند. واقعاً منظره ی کسل کننده ای بود. مثل یک تابلو نقاشی ناشیانه، که توی آشغال ها انداخته باشند.

ما هیچ وقت فکر نکرده بودیم که ماشین چمن زنی، می تواند این اندازه روی زندگی ما و پادشاه تأثیر داشته باشد. کاخ زشت و ترسناک شده بود. مثل دماغ کج و کوله و بزرگی که یک عالمه موی دراز، از سوراخ هایش بیرون زده باشد!... بدی اش این بود که ما، باید روزها توی این دماغ رفت و آمد می کردیم و شب ها هم از سایه های درازش می ترسیدیم!

مادر من هر شب صندلی اش را می گذاشت کنار پنجره، یک کاسه ذرت بو داده می گذاشت روی پاهایش و بیرون را تماشا می کرد.

- مامان، به چی نگاه می کنید؟

- هیس... برو بگیر بخواب... مثل فیلم ترسناک می مونه!... مخصوصاً وقتی گربه ها از لای علف ها نگاه می کنند!

پادشاه هر روز توی بالکن سلطنتی می ایستاد. به محوطه ی سی هزار متری کاخ و استخر کم عمق وسطش نگاه می کرد. پادشاه به هیچ کس اجازه نمی داد استخر پر از لجن با آن قورباغه های بد بویش را بشوید.

- باغی که چمن هایش دراز است، استخرش هم باید پر از لجن باشد!

بعد از این حرف، پادشاه سیگار گنده اش را روشن می کرد و می گفت: «این

کاخ نیست. یک یابوی مرده است!»

ما از حرف های پادشاه سر در نمی آوردیم. اما زن عموی چاق و مبور

می گفت: «شما از دل پادشاه خبر

ندارید... تازگی ها پادشاه هر روز موقع خوردن ته دیگ، با من حرف

می زند.»



می دانید به چه کسی می گویند آدم لجباز؟... کسی که اگر ماشین چمن زنی اش خراب شود، آن را پیش تعمیرکار نمی برد. بلکه، سعی می کند خودش یک بار دیگر ماشین چمن زنی را اختراع کند!

ماشین چمن زنی پادشاه، خراب شده بود. یعنی یک روز وسط کار، خاموش شده بود و با جدیدترین فحش های پادشاه هم دوباره به کار نیفتاده بود!

من روی پله های کاخ نشسته بودم و داشتم برای اردک ها نان خرد می کردم.

- عمو جان، شاید بنزینش تمام شده باشد. یک نگاهی به مخزن بنزین نمی کنید؟

- دست از سرم بردار سوسک خش خشو!... من دارم مقداری حرف های زشت به این ماشین چمن زنی می گویم!... اگر با بنزین، می شد جلو بد و بیراه گفتن مرا گرفت، همه ی آدم ها برای خودشان یک باک بنزین می گذاشتند!



قورقون

شهرام شفیعی
تصویرگر: ندا عطیعی

- کجا عمو جان؟... می‌خواستم جریان پناستی را بگویم... الان حریف توپ را کاشته.

- به داور بگو نیم ساعت وقت اضافه بگیرد... زود برمی‌گردم!

بله... کاخ هر روز داشت زشت‌تر و بی‌قواره‌تر می‌شد. بازدید کننده‌ها، با دیدن اوضاع، خیال می‌کردند کاخ تعطیل شده و از همان جلو در، به طرف شهر بازی می‌رفتند.

یک روز که رفته بودم کیسه‌ی زباله را جلو در بگذارم، مادر و بچه‌ای را دیدم که روی نیمکت نشسته بودند.

مادره گفت: «هر بچه‌ای که به حرف پدر و مادرش گوش نکند و کوفته قلقلی‌هایش را یواشکی بیندازد توی گلدان، می‌رود جهنم.»

بچه پرسید: «جهنم چه شکلی است؟»

مادره نگاهی به دور و برش کرد و گفت: «مثل خانه‌ی این آقا پسر!»

بگذریم. اوضاع کاخ عادی نبود. پادشاه به تله موش‌ها رسیدگی نمی‌کرد و کاخ پر از موش شده بود. پدرم هم از فرصت سوءاستفاده کرده بود و دو برابر بیشتر از قبل، ناخن‌هایش را می‌جوید. خلاصه، کاخ پر از جوندگان بود! مادرم چمدانش را بسته بود و روزی صد بار به ساعت مچی ظریف و زیبایش نگاه می‌کرد.

- عزیز من... چرا چمدانت را بسته‌ای؟... می‌خواهی ما را تنها بگذاری و کجا بروی؟

- هر جایی که ماشین چمن‌زنی‌اش تازه تعمیر باشد!... شما هم بیایید برویم.

به هر حال، مادرم در حالت آماده‌باش، هر شب با پدر و زن عمو جلسه می‌گرفت.

- جدی می‌گویید؟!... پادشاه از کی عادت کرده که با همسرش حرف بزند؟

- از همان وقتی که دیگر نمی‌تواند با ماشین چمن‌زنی‌اش حرف بزند!

مادرم بعد از شنیدن این چیزها، عینکش را روی دماغش پایین آورد و از بالای آن به زن عمو نگاه کرد.

- حالا دارم جریان را می‌فهمم... آن ماشین چمن‌زنی، عزیزترین دوست پادشاه بوده... پادشاه به صدای آن عادت کرده بوده و یک جورهایی با آن حرف می‌زده!

زن عمو گفت: «یک جورهایی که نه... همان حرف زدن معمولی!»

مادرم گفت: «الهی بمیرم!... پادشاه آن قدر ماشین چمن‌زنی‌اش را دوست دارد که دلش نمی‌آید آن را پیش تعمیرکار ببرد.»

زن عمو چاق و صبور، با شنیدن این حرف، دست‌هایش را با پیشبند سفیدش تمیز کرد و رفت به طرف آشپزخانه. بابونه که مثل همیشه داشت آب میوه‌ی غیر طبیعی‌اش را قورت قورت با نی بالا می‌کشید، در این لحظه حرف زد.

- من یک راه حل دارم... زن عمو باید برای پادشاه، صدای ماشین چمن‌زنی در بیاورد!

با اطلاعاتی که زن عمو آن روز به ما داد، همگی با پادشاه بی‌تربیت‌ها، مهربان‌تر شدیم. پدرم هر روز می‌نشست و یک مسابقه‌ی نود دقیقه‌ای فوتبال را برای پادشاه تعریف می‌کرد. بعضی وقت‌ها پادشاه یکهو بلند می‌شد و به طرف دستشویی عظیم سلطنتی می‌رفت.

امتحان‌های سخت قرار دهد. رفوزه شدن در امتحانات کلاس اول ابتدایی، برای یک شوهر دوست داشتنی، کافی بود!

بله... خلاصه‌اش را برایتان بگویم... پادشاه، روزها لای چمن‌ها و علف‌های هرز راه می‌رفت و به هر چیزی که به موقع کوتاه نشده باشد، بد و بیراه می‌گفت. تا این که یک روز پدرم چمدان سنگین را از دست مادر گرفت و قول داد که مشکلات را حل کند. آن وقت، چهل دقیقه لای نی‌ها و علف‌ها دنبال پادشاه گشت تا او را پیدا کرد!

- جناب پادشاه، حالا که شما راضی نمی‌شوید ماشین چمن‌زنی عزیزتان را ببریم تعمیرگاه، من تعمیرکار را می‌آورم این جا. لازم نکرده... از این جا برو. وگرنه سیگارم را روی دماغت خاموش می‌کنم.

- جناب پادشاه... ما بدبخت شده‌ایم... باز دید کننده‌های کاخ، فقط موش‌ها هستند. هفته‌ی گذشته فقط یک مشتری وارد آشپزخانه شده. آن هم فقط ساعت را پرسیده!

- از این به بعد کسی نمی‌تواند بدون خریدن ساندویچ، به ساعت آشپزخانه نگاه کند!

پدرم یک دسته علف خشک را از جلو چشم‌هایش کنار زد و گفت: «توی جزیره، فقط یک تعمیرکار و فروشنده‌ی ماشین‌های چمن‌زنی هست... با استعدادترین آدم در این رشته... او می‌تواند ماشین چمن‌زنی شما را جوری تعمیر کند که هوس کنید ماشین چمن‌زنی را با خودتان به تماشای نمایشگاه نقاشی‌های پیکاسو ببرید!»

پادشاه گفت: «من بدون آن ماشین چمن‌زنی هم می‌توانم زندگی کنم.»

- چه جوری جناب پادشاه؟

- خودم تمام علف‌ها را می‌خورم!

پدرم مرا از جایی که قايم شده بودم صدا زد و گفت: «بیا برویم پسر جان... ما هم باید چمدان‌هایمان را ببندیم... الان سه روز است از دست غرغره‌های مادر، دو دقیقه با ناخن‌هایم تنها نبوده‌ام!... خداحافظ پادشاه... دیگر کسی نیست که برایتان فوتبال تعریف کند.»

- اشکالی ندارد. یک رادیو می‌خرم!

- جناب پادشاه... اجازه بفرمایید من تعمیرکار را بیاورم. او هشتاد سال سن دارد و کبدش هم ناراحت است. اگر بمیرد، دیگر کسی نیست که ماشین چمن‌زنی شما را تعمیر کند.

پادشاه، چهار زانو لای علف‌ها نشست و گفت: «آن مرد، بدون کبد و کلیه و قلب زندگی می‌کند. تا وقتی که من بمیرم... بعد با خیال راحت کرکری مغازه‌اش را پایین می‌کشد و می‌رود تا



- زن عموی عزیز، پنجاه سال

است شما دارید با جناب پادشاه

زندگی می‌کنید. پادشاه آن قدر

ماشین چمن‌زنی‌اش را دوست دارد که او

را به دست تعمیرکار نمی‌دهد... شما الان فرصت دارید که

یک بار برای همیشه، صاحب و مالک تمام قلب پادشاه به

صورت کامل شوید. شما نباید قلب پادشاه را بین خودتان

و یک ماشین چمن‌زنی تقسیم کنید. آن هم یک ماشین

چمن‌زنی کهنه و اسقاطی که تیغه‌هایش کُند شده و چمن‌ها

را از بیخ می‌کند!

زن عمو قابلمه‌ی سوپ قلم گاو را آرام آرام با ملاقه‌ی

چوبی‌اش هم زد.

- یعنی می‌گویی چه کار کنم عزیزم؟

- زن عموجان، شما به اندازه‌ی تمام گردش‌های زمین به

دور خورشید، آن ملاقه‌ی چوبی را توی قابلمه چرخانده‌اید!...

پنجاه سال تمام، بالای سر اجاق گاز ایستاده‌اید. شما خودتان

الان یک بسته سیب‌زمینی نیمه سرخ شده هستید که

توی سوپ‌مارکت می‌فروشند!... حالا ببینید شوهرتان چه

علاقه‌ای به یک ماشین چمن‌زنی دارد!... به جای این که شما

را بُرد دکنتر، ماشین چمن‌زنی را نمی‌برد تعمیرگاه!

زن عمو هن و هن‌کنان قوطی ادویه را برداشت و مقداری

از آن را توی قابلمه‌ی سوپ ریخت. بعد گفت: «متوجه

منظورت نشدم دخترم.»

من که مشغول ور رفتن با دستکش‌های دروازه‌بانی‌ام

بودم، گفتم: «زن عمو، اگر شما مریض بشوید و پادشاه

حاضر نباشد شما را بُرد پیش دکنتر، معلوم می‌شود که شما

را هم به اندازه‌ی ماشین چمن‌زنی، دوست دارد!»

زن عمو کمی به ما نگاه کرد و ما در سکوت، صدای هن و هن

پر معنی‌اش را شنیدیم. او زنی نبود که شوهرش را در برابر

- یعنی شما این قدر از آن مرد نفرت دارید؟

پدرم کمی سرش را خاراند. بعد گفت: «این داستان باعث ریزش مو و ایجاد جوش‌های چرکی در پوست صورت‌م می‌شود... حالا می‌خواهید چه کار کنید جناب پادشاه؟»

- می‌خواهم یک ماشین چمن‌زنی قرمز اختراع کنم!... ما به نیرویی احتیاج داریم که هشت تا قیچی قرمز را همزمان به کار بیندازد... اما من مرد پیری هستم. به نظرم باید قیچی‌ها را یکی یکی اختراع کنم!

پادشاه قاشق بزاقی برداشت و گفت: «به رنگ قرمزی که زیر یک عالمه بار مانده علاقه دارم... ته یک انباری بزرگ، زیر چند تن بار!»

- پس فکر نمی‌کنم با یک رومیزی قرمز راه بیفتد!

پادشاه پیالهی دسرش را به جلو سُر داد. بعد گفت: «
باید یک تعمیرکار ماشین چمن‌زنی از کشورهای آن طرف
اقیانوس بیآورند!... من آن مردک را روی چمن‌هایم راه
نمی‌دهم. حتی اگر کبد و معده و قلب نداشته باشد!»
همین موقع، صدای پاییی از سالن اصلی کاخ که سنگ‌های
برآق سبز دارد، شنیده شد.

- سلام... خانم ملکه‌ی زن‌عمو، آیا کمی دسر زعفرانی برای مهماتان دارید؟
- بله... سهم شما توی یخچال است. از قبل برایتان کنار گذاشته‌ام.

– جناب پادشاه، آن ماشین چمن‌زنی قرمز، چهل سال زیر بارها ماند. هیچ وقت حوصله نکردم آن را بیاورم بیرون و بفروشم. تا این که این آقا، نامه‌ی تعطیلی این جا را به من نشان داد. حالا ماشین چمن‌زنی زرد را از تو می‌خرم. آن قرمز را هم به تو می‌فروشم... برو باکش را پر از بنزین کن. ولی قول بده به این یکی بد و بیراهه نگویی!



گنجشک شهری

سحر حیدری



صدای من

«مثل گنجشک غذا خوردن»، «روزه‌ی کله گنجشکی» و... شاید تو هم این حرف‌ها را شنیده باشی. البته من معروف‌تر و آشناتر از آن هستم که فقط بخواهی از روی ضرب‌المثل‌ها بشناسی‌ام؛ آخر زیادی اجتماعی و پر جنب و جوشم. صبح که می‌شود با بقیه‌ی دوستانم کلی برای خودمان خوشحالیم و سروصدا می‌کنیم!

از ۱۱ نوع گنجشکی که در ایران زندگی می‌کنند و اسم‌های مختلفی هم دارند، فقط یکی‌شان این صدا را دارد. صدای من شبیه «چیپ» یا «چیرپ» شنیده می‌شود، تازه هنگام خطر هم یک صدای این‌جوری از خودم درمی‌آورم: «چِر ر ر ر ر»!!
همه‌ی اعضای خانواده‌ی ما، صداهای دیگری غیر از صدای اصلی‌شان دارند که برای جفت‌یابی، هشدار دادن به دیگران و... استفاده می‌شود.

ورود غریبه‌ها ممنوع!

ما از محدوده‌ی کوچکی در اطراف لانه‌مان محافظت می‌کنیم. یعنی به جانورانی که وارد محدوده‌ی ما بشوند، (پرنده‌هایی مثل قوش‌ها و جغدها و پرنده‌های شکاری کوچک) حمله می‌کنیم! این کار برای محافظت از لانه است. تخم‌ها و جوجه‌های ما از دست گربه‌ها در امان نیستند. معمولاً در دسته‌های کوچک دنبال غذا می‌گردیم تا شکار نشویم. تنها بودن به هر حال، خطرناک‌تر است! درست است که ما کوچکیم؛ اما در خانواده‌ی ما همه به یک اندازه نیستند. مثلاً گنجشک بلوچی از من کوچک‌تر است. طول بدن من تقریباً ۱۵ سانتی‌متر است. نر و ماده‌هایمان هم با هم فرق دارند. نرها، گونه‌های سفید و غیب سیاه دارند اما ماده‌ها، نه!
تک همسری هم یکی از ویژگی‌های ماست! یعنی هر گنجشک خانگی نر در فصل تولیدمثل، فقط یک ماده دارد.

دوست آدم‌ها

ما خیلی انسان‌دوست هستیم. بیشتر پرندگان، زندگی در مناطق طبیعی و دست نخورده را دوست دارند. اما ما برای زندگی در کنار انسان‌ها، سازگاری زیادی پیدا کرده‌ایم. ما در مزرعه‌ها یا مناطق مسکونی و



دانش آموز

فروردین ۱۳۹۰
شماره ۷



شهری زندگی می‌کنیم. لانه‌هایمان را با علف خشک، پر (بیشتر، پرهای خودمان)، چوب‌های نازک و کاغذ می‌سازیم. لانه‌های ما در شکاف‌های دیوارها، درختان، لوله‌های بخاری و زیر شیروانی‌ها ساخته می‌شود. البته گاهی هم زحمت لانه ساختن را به خودمان نمی‌دهیم و از لانه‌ی پرندگان دیگر مثل پرستو استفاده می‌کنیم. لانه فقط موقع تخم‌گذاری به کارمان می‌آید و وقتی جوجه‌ها بزرگ شوند و بروند، کاری با آن نداریم. اگر در فصل تولید مثل، غذا فراوان باشد، گنجشک ماده، دو یا سه بار تخم می‌گذارد. هر بار سه تا پنج تخم سفید با خال‌های خاکستری. ۱۱ تا ۱۴ روز، هر دو گنجشک نر و ماده به نوبت روی تخم‌ها می‌خوابند. بعد، جوجه‌ها به دنیا می‌آیند. نمی‌دانم چه قدر به جوجه گنجشک‌ها دقت کرده‌ای، شاید کناره‌ی زرد رنگ منقارشان را دیده باشی. در این حالت که کناره‌های منقار شل و نرم است، جوجه، توانایی نوک‌زدن به زمین و دانه برداشتن را ندارد؛ به‌خاطر همین است که جوجه گنجشک‌ها حتی موقعی که پر و بال هم درآورده باشند و به این طرف و آن طرف هم بپرند، به کمک پدر و مادرشان غذا می‌خورند.

ما مفیدیم!

ما با همین جثه‌ی کوچکمان برای طبیعت فایده‌های فراوانی داریم. ما به خاطر تغذیه از کرم‌ها، دانه‌های اضافی، خرده‌های نان و بسیاری مواد زائد دیگر، به پاکیزگی طبیعت و دفع آفات کمک می‌کنیم. جمعیت ما زیاد است. بنابراین غذای خوبی برای پرندگان شکاری کوچک جثه هستیم. البته چون مقدار زیادی از دانه‌ها و بذرها را می‌خوریم، گاهی مزاحم کشاورزان می‌شویم!



شاید ندانی

🤔 لهجه‌ی انواع گنجشک‌ها با هم فرق می‌کند. مثلاً لهجه‌ی فامیل‌های شمالی ما با نوع جنوبی‌مان متفاوت است!

🤔 ما هر سال موقع تخم‌گذاری به لانه‌ی سال قبل خود برمی‌گردیم! اگر گنجشک به لانه‌اش برنگردد، ممکن است شکار شده باشد. البته اگر پرنده‌ی قوی‌تری لانه‌ی او را اشغال نکرده باشد!



🌈 با تشکر از
دکتر اسماعیل کهرم



کوره‌ی همیشه روشن

وحید پورافتخاری

آشنایی با بلور سازی

اولین بار شش هزار سال قبل، انسان‌ها توی ظرف‌های شیشه‌ای غذا خور دند. آن‌ها نمی‌دانستند ظرف‌هایشان شش هزار سال بعد، در موزه نگه‌داری می‌شود. می‌دانی گلدان شیشه‌ای زیبایی که در خانه دارید، چه‌طور ساخته می‌شود؟... می‌دانی برای ساختن آن، عرق بر پیشانی چند نفر نشسته است؟ ظرف‌های بلورین که به صورت سنتی و با دست انسان ساخته می‌شوند، زیبایی خاصی دارند. این جا با هم سری به یک کارخانه‌ی بلور سازی می‌زنیم.

کوره در یک کارخانه‌ی بلور سازی، همیشه روشن می‌ماند. زمستان و تابستان، شب و روز و حتی در تعطیلی‌ها، کوره‌های ذوب شیشه روشن می‌مانند. می‌دانی چرا؟... اگر کوره‌ی شیشه‌گری، فقط لحظه‌ای خاموش شود، شیشه‌های مذاب تبدیل به جامد می‌شوند. اگر آن همه شیشه توی یک کوره سفت شود، کوره خراب می‌شود. یعنی دیگر هیچ جور نمی‌شود بدون خراب کردن کوره، آن شیشه‌های منجمد شده را بیرون آورد. بنابراین، کوره‌ی کارگاه شیشه‌گری، همیشه روشن است. مردان شیشه‌گر هم همیشه از گرمای آن عرق می‌ریزند.



دانش آموز

فروردین ۱۳۹۰
شماره‌ی ۷

۱۴

ساختن محصولات شیشه‌ای کار سختی است. در فصل تابستان کار در این کارگاه‌ها به خاطر دمای بسیار بالا طاقت‌فرساست. کوره‌ی داغ مانند خورشیدی در میان کارگاه شیشه‌گری است. همه‌ی کارگرها با لوله‌های مخصوص، بار شیشه را از کوره برمی‌دارند. بار در شیشه‌گری یعنی مقدار شیشه‌ی مذابی که هر کارگر از کوره برمی‌دارد تا مثلاً یک نمکدان یا گلدان درست کند. درِیچه‌هایی که از آن «بار» برمی‌دارند کوچک است. درِیچه‌ی اصلی کوره به اندازه‌ی یک پنجره است.



شیشه‌گران با فوت کردن در لوله‌های بار، به شیشه شکل می‌دهند. بعد هم از قالب و قیچی و چیزهای دیگر استفاده می‌کنند. کم‌کم ظرف مورد نظر شکل می‌گیرد. شیشه‌ها از قالب در می‌آیند. بعد، همه‌ی کارهایی که لازم است روی آن‌ها انجام می‌شود. اگر لازم باشد، دسته‌ای هم به آن می‌چسبانند تا مثلاً به یک ظرف گلاب‌پاش تبدیل شود. آن وقت، ظرف‌ها را در کوره می‌پزند. این کار برای این است که ظرف‌ها در برابر سرما و گرما مقاوم بشوند. خیلی طول می‌کشد تا شیشه سرد شود. بعد از سرد شدن، ظرف بلورین قابل استفاده است.

- سابقه‌ی ساخت شیشه در دنیا، به شش‌هزار سال پیش می‌رسد. البته کارشناسان احتمال می‌دهند که شیشه تاریخ کهن‌تری داشته باشد. اما قدیمی‌ترین شیء شیشه‌ای پیدا شده در دنیا مربوط به شش‌هزار سال پیش است.
- در ایران با توجه به کاوش‌ها در استان خوزستان، سابقه‌ی وجود شیشه به چهارهزار سال قبل برمی‌گردد.
- مواد اولیه‌ی تولید شیشه تغییر نکرده است. در قدیم شیشه‌ها سنگ‌ریزه، گچ و شن و ماسه داشته‌اند. اما حالا ما با دستگاه‌های پیشرفته، این مواد را از مواد اولیه جدا می‌کنیم.

بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

پنج‌هزار ریال

وزیر اقتصاد و دارایی

میرزا

اعظم اسلامی

اسکناس

✓ چرا بعضی از اسکناس‌هایی که می‌بینیم، این قدر کهنه و پاره است؟

به دو علت:

- اسکناس‌های خرد (مثل صد تومانی، دویست تومانی و...) زیاد دست به دست می‌شوند.
- بسیاری از مردم برای نگهداری از اسکناس، از کیف استفاده نمی‌کنند!

بعضی از مردم، اسکناس را مچاله می‌کنند و توی جیبشان می‌گذارند! عده‌ای هم روی آن یادداشت می‌نویسند! این چیزها، باعث کهنه شدن اسکناس‌ها می‌شود.
اسکناس فقط وسیله‌ای برای داد و ستد است. نه برگه‌ی یادداشت، دفترچه‌ی تلفن، دستمال و...!

✓ هر اسکناس چه قدر عمر می‌کند؟

عمر واحدهای درشت اسکناس پنج سال است. اما اسکناس‌های خردتر باید ۳/۵ سال عمر کنند. در بعضی کشورهای پیشرفته، عمر اسکناس ۱۰ سال است. هر چه ارزش اسکناس کمتر باشد، بیشتر دست به دست می‌شود. بنابراین، عمرش هم کوتاه‌تر می‌شود. بیاید کاری کنیم که اسکناس‌هایمان بیشتر عمر کنند. چون از بین رفتن اسکناس‌ها باعث ضرر است. چاپ اسکناس‌های نو، هزینه‌ی زیادی دارد.



دانش آموز

فروردین ۱۳۹۰
شماره‌ی ۷



✓ چه کنیم تا اسکناس‌های تمیز و سالم داشته باشیم؟



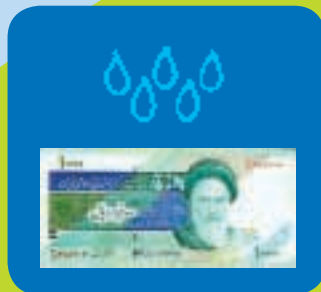
اسکناسمان را در کیف نگهداری کنیم. بانک مرکزی، کیف مجانی در اختیار شما قرار می‌دهد.



اسکناس‌ها را تا نکنیم.



اسکناس‌ها را آلوده نکنیم.



اسکناس‌ها را خیس نکنیم.

✓ اسکناس می‌تواند ما را بیمار کند؟

اسکناس‌ها ۷۰ نوع بیماری را انتقال می‌دهند. تعجب می‌کنید؟... متأسفانه هنوز هم در خیلی از ناوایی‌ها، با همان دستی که پول می‌گیرند، به ما نان می‌دهند. یک پول کاغذی ممکن است از یک سطل زباله هم آلوده‌تر باشد!

اسکناس، جای خوبی برای رشد میکروب‌هاست. ویروس‌ها و باکتری‌ها روی چیزهای دیگر بیشتر از ۴۸ ساعت عمر نمی‌کند. اما عمر آن‌ها روی پول کاغذی به ۱۷ روز هم می‌رسد! ویروس آنفولانزا از استراحت روی اسکناس ما، کیف می‌کند. بعد از تماس با اسکناس، حتماً دست‌هایتان را با آب گرم و صابون بشویید. اسکناس‌ها همیشه آلودگی میکروبی دارند. این میکروب‌ها برای کارکنان بانک‌ها، افراد مسن و کودکان بسیار خطرناک هستند. به خاطر همین، این روزها وسایل دیگری برای داد و ستد (خرید و فروش) به بازار آمده است. چیزهای مثل کارت اعتباری و...

نه!!!

✓ می‌توانیم اسکناس‌ها را بشوییم؟

جنس کاغذ اسکناس از پنبه است. بنابراین مقاومتش در برابر آب زیاد است. یعنی اگر خیس بشود، زیاد آسیب نمی‌بیند. اما به هر حال عمر آن کم می‌شود. اگر اسکناس توی ماشین لباسشویی بیفتد، معمولاً غیر قابل استفاده می‌شود.

✓ خبر

زمان بچگی پدر و مادر تو، اسکناس دو تومانی و پنج‌تومانی وجود داشت. اما به زودی اسکناس‌های ۲۰۰ و ۵۰۰ تومانی هم دیگر چاپ نمی‌شوند. به جای این اسکناس‌ها، سکه‌های تازه‌ای به بازار خواهد آمد.



اسرار

حسین شاهرودی



می‌توانید این‌جا، دو شکل لوزی ببینید؟

نیست اما ببین!

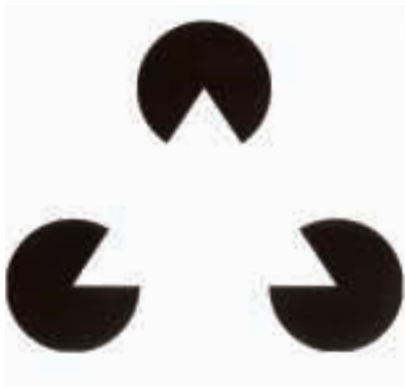
این حیل‌های تصویری، چشم‌ها و مغز شما را به اشتباه می‌اندازند. پس ممکن است چیزهایی ببینید که وجود ندارند! از این تصاویر لذت ببرید؛ ولی مراقب چشمانتان باشید. نگاه کردن بیش از اندازه به آن‌ها، ممکن است مضر باشد.



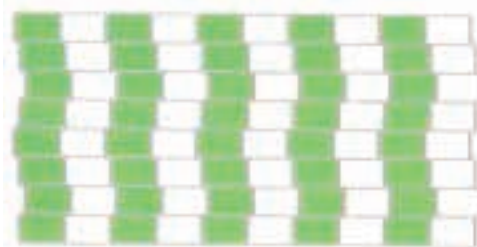
دو تصویر در یک تصویر
یک خرگوش یا یک اردک؟!



به دایره‌هایی که خطوط در آن‌ها به هم می‌رسند، نگاه کنید. آیا دایره‌ها را می‌بینید؟ دایره‌های که وجود ندارند!



یک مثلث می‌بینید... مثلی که وجود ندارد!



خطوط خاکستری به نظر شیب‌دار می‌آیند؛ اما آن‌ها کاملاً افقی هستند.

سید رسول میردامادی

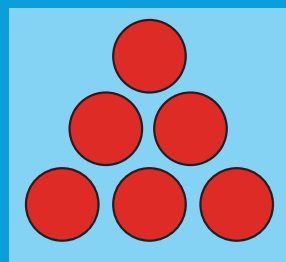
جدول اعداد



۳					۴
	۲			۶	
		۵	۶		
		۴	۳		
	۴			۳	
۱					۲

عددهای یک تا شش را طوری در جدول قرار دهید که هیچ عددی در ردیف‌های عمودی و افقی تکرار نشود. ضمناً هیچ عددی در مجموعه‌های شش‌خانه‌ای تکرار نشود.

بازی سکه‌ها



فقط می‌توانید یکی از این سکه‌ها را جا به جا کنید! طوری که دو ردیف سکه و در هر کدام چهار سکه داشته باشید!...

چه‌گونه؟

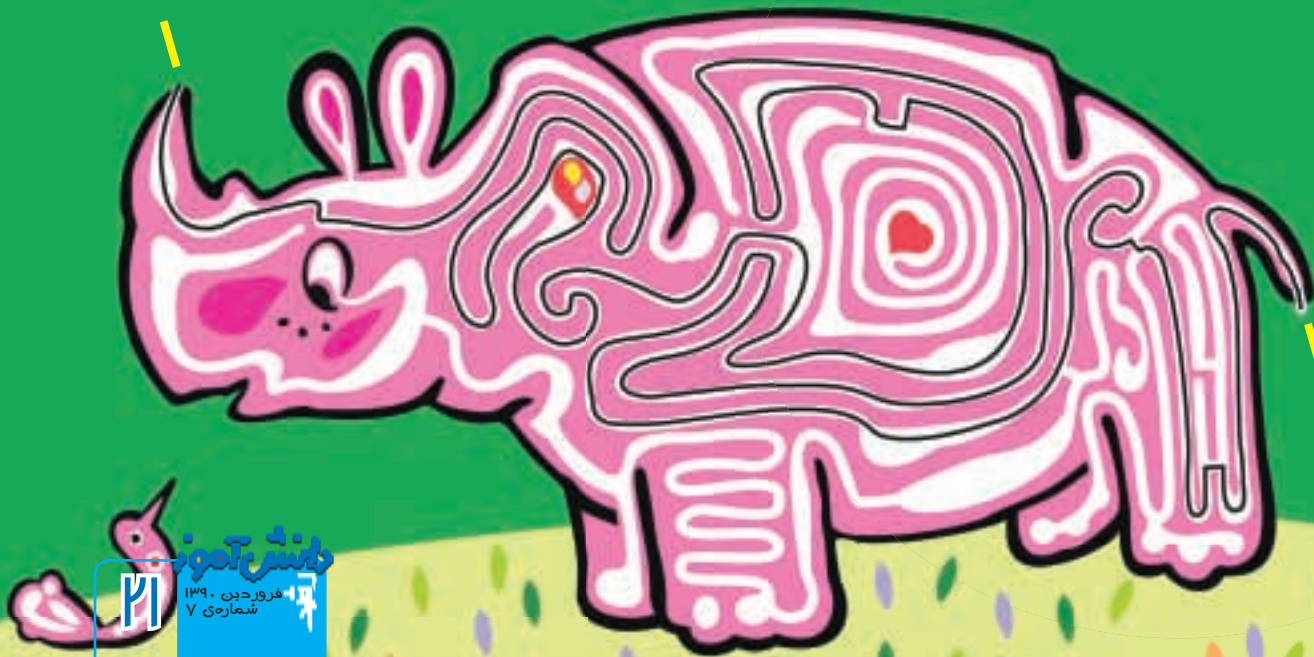
چیستان

چیست آن گردگنبد بی در
پوست در پوست، گرد یکدیگر
هر که بگشاید این معما را
رُخس از آب دیده گردد ترا!

چیست آن میوه‌ی پسندیده
سرخ و سبز و سپید پوشیده
در میان دو کاسه‌ی چوبین
با دو صد احترام خوابیده!

یک معما از تو پرسم ای حکیم پر هنر
اندرین صحرا بدیدم یک عجایب جانور
مور چشم و مار دُم، کرکس پر و عقرب شکم
پای او مانند ارّه، شیر سینه، اسب سر

کرگدن مهربان



جدول دوستان

جدول دوستان، مثل سفره است. می‌توانیم دور هم بنشینیم و آن را حل کنیم!

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
									۱
									۲
									۳
									۴
									۵
									۶
									۷
									۸
									۹
									۱۰

افقی

۱. وسیله‌ای برای ذخیره‌ی نیروی برق - از صفات خداوند به معنای بزرگتر
۲. میله‌ایی برای بلند کردن اجسام - در مدرسه، نوع صیغاه‌اش را داریم
۳. مرد نیست - ماهر و چیره دست
۴. تا آن را نکشند، تیر شلیک نمی‌شود
۵. ماه پاییزی - اولین ماه زمستان - ناشنوا
۶. حرف همراهی - سر سلسه‌ی اعداد - قهرمان افسانه‌ای ایران
۷. طاق معروفی که با تولد پیامبر اسلام(ص) فرو ریخت
۸. ورزش محبوب - سنگ‌ریزه‌ها
۹. به معنای اندازه است و به ترازو هم می‌گویند - از ناحیه‌های مرزی شمال ایران
۱۰. لانه‌ی به هم ریخته - آشکار نیست.

عمودی

۱. انعکاس نور - من و تو
۲. از فلزات سخت - حرف همراهی - بزرگ‌ترین جانور خشکی
۳. خیس - پسوند شباهت - ظرفی سفالی که در قدیم، آب را در آن نگهداری می‌کردند.
۴. همراه راز می‌آید - نیاز و محلی که در آن نی بسیار می‌روید.
۵. شهری تاریخی در استان کرمان - از سوختن مواد حاصل می‌شود.
۶. دل‌خواه - حرف انتخاب
۷. از پادشاهان ساسانی - گل و لای بد بوی ته جوی آب
۸. از ظروف آشپزخانه - کشنده‌ی بی سر و صدا - زیر پا مانده و درب و داغون شده!
۹. نگذاشت باز بماند! - بالاپوش مردانه - کتاب ابوعلی سینا
۱۰. فرار حیوانات - گروهی از بی‌مهرگان.



پریسا حیدری

مواد لازم:

- نشاسته (نصف لیوان)
- شکر (یک لیوان)
- کره (۱۰۰ گرم)
- گلاب (نصف لیوان)
- آب (سه لیوان)
- زعفران آب کرده (دو قاشق غذاخوری)

طرز تهیه: (البته با کمک بزرگترها)

- ۱ نشاسته را در یک ظرف آب سرد حل کنید و بگذارید بماند تا کاملاً ته نشین شود.
- ۲ آب روی نشاسته‌ی ته نشین شده را دور بریزید.
- ۳ آب و نشاسته و شکر و گلاب را در قابلمه بریزید و بگذارید روی اجاق تا بجوشد. مرتب آن را هم بزنید تا وقتی که غلیظ شود.
- ۴ کره و زعفران را بریزید و باز هم بزنید.
- ۵ وقتی مایه از کناره‌های ظرف جدا شد، مسقطی آماده است.
- ۶ مسقطی را در بشقاب بریزید و روی آن را صاف کنید.
- ۷ وقتی کاملاً خنک و سفت شد، آن را با چاقو به شکل لوزی برش بدهید.



مسقطی

مسقطی نوعی شیرینی است که از قدیم در شهر «مسقط» (پایتخت کشور عمان) پخته می‌شده است. شاید این شیرینی، اولین بار به صورت سوغاتی به ایران آمده باشد.



نشاسته چیست؟

نشاسته را از گندم، ذرت، برنج و سیب‌زمینی تهیه می‌کنند.

شمشیر بازی

انسانِ قدیم، شمشیر را در جنگ‌ها و مسابقه‌ها به کار می‌برده است. در اهرام مصر نقش‌هایی از شمشیربازی بر روی دیوارها دیده می‌شود. زمان ایجاد این نقش‌ها به دوران «رامسس سوم» یعنی حدود سه‌هزار و دویست سال پیش می‌رسد.

تکامل شمشیرها

شمشیرهای قدیم، بزرگ و سنگین بوده‌اند و برای حمل آن‌ها از هر دو دست استفاده می‌شده است! سامورایی‌های ژاپن از شمشیرهای بلند، برنده و هجومی استفاده می‌کردند. شمشیرهای سَبک در فرانسه ساخته شد.

شمشیربازی در اسلام

شمشیربازی یکی از ورزش‌های رزمی مسلمانان بوده است. رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) فراگیری شمشیربازی را توصیه کرده‌اند. به همین دلیل، مسلمانان به ورزش شمشیربازی، علاقه‌ی خاصی دارند.

بزرگ‌ترین شمشیرزن تاریخ

لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار

به فرموده‌ی پیامبر اسلام، علی (ع) از همه‌ی جوانمردان بهتر است و «ذوالفقار» او از همه‌ی شمشیرها برنده‌تر. ما مسلمانان باور داریم که حضرت علی (ع) اولین پیشوای شیعیان جهان، در فن شمشیرزنی و اسب سواری، استاد بوده‌اند. اما ایشان شمشیر خود را همیشه در راه دفاع از مظلومان به کار می‌برده‌اند.



شمشیربازی در ایران

ورزش شمشیربازی را «میرمهدی ورزنده» در ایران معرفی کرد. در سال ۱۳۲۸ هم فدراسیون شمشیربازی در ایران تأسیس شد.

سلاح یا همان شمشیر

در مسابقات المپیک و جهانی، از سه نوع سلاح یا شمشیر استفاده می‌شود. نام این سه سلاح «فلوره»، «آپه» و «سابر» است.

ورزش شمشیربازی

شمشیربازی یک ورزش مهارتی است که نیاز به هوشیاری فراوان، کار دقیق با پا و قدرت مچ دست دارد. این بازی بین دو حریف انجام می‌گیرد. در این بازی هدف ما این است: تماس بیشتر با بدن حریف و جلوگیری از برخورد شمشیر حریف با بدن ما. البته حرکات این ورزش از هر گونه خشونت و خطر به دور است.

تجهیزات مورد نیاز برای ورزش شمشیربازی

● شمشیر

- لباس. یعنی: ژاکت، دستکش، جوراب، کفش، محافظ زیر زانو و محافظ زیر آرنج.
- ماسک یا کلاه که ناحیه‌ی سر و صورت و گردن را می‌پوشاند.
- صفحه‌ی لایه‌دار که برای حفاظت سینه، پهلوی و کمر، زیر ژاکت قرار می‌گیرد.



قهرمانان نونهال شمشیربازی

علی صادقی، امیر آقایی، فواد اصغری و سینا خوش طینت از قهرمانان این سال‌ها در رشته‌ی شمشیربازی بچه‌ها هستند. شادی روان دوست، مطهره محسنی، کیمیا ایمنی و سروناز مرتضوی هم قهرمانان نوجوان شمشیربازی‌اند.



می‌خواهم قاطع باشم

اگر گفتن نظرت به دیگران برایت سخت است، این مطلب را بخوان!

۱ امین و کسری دوستانی بسیار صمیمی‌اند. کسری جثه‌ی بزرگی دارد و بین بچه‌ها به داشتن قدرت مشهور است. به خاطر همین کسی جرأت نمی‌کند او و دوستش امین را اذیت کند. کسری همیشه به امین می‌گوید:

من دوست خوبی
برایت هستم و خیلی
به دردت می‌خورم!

۲ آن روز قرار بود امتحان سختی برگزار شود. وقتی کسری به مدرسه آمد زیاد سر حال نبود. به امین گفت که دیروز بیمار بوده‌ام و نتوانسته‌ام برای امتحان آماده شوم. امین از این بابت ناراحت شد. کسری گفت: «ناراحت نباش تو می‌توانی به من کمک کنی. اگر در جلسه‌ی امتحان پاسخ سؤال‌ها را به من برسانی، من هم نمره‌ی خوبی می‌گیرم. این طوری، تو هم دوستی خودت را به من نشان می‌دهی!»

امین نمی‌دانست چه پاسخی به کسری بدهد. دوست داشت به او کمک کند، ولی می‌دانست که تقلب در امتحان کاری اشتباه است.

اگر تو به جای امین بودی
چه کار می‌کردی؟

✖ باتندی به کسری
می‌گفتی که پیشنهاد
بدی داده است و از
این‌که چنین دوستی
داری بسیار متأسف!

✖ پیشنهاد کسری را
قبول می‌کردی؟... در
این صورت، ممکن
بود چه اتفاقاتی پیش
بیاید؟

✖ به کسری می‌گفتی
تقلب کاری بد و خطرناک
است؛ ولی می‌توانی به
او کمک کنی تا راه‌های
دیگری را برای حل
مشکلش پیدا کند؟



پسر، ساده
است: فقط باید
بگویی نه!!!



دفترچه‌ی جدیدت
قشنگ است. بیا با
هم از آن استفاده
کنیم!

پاک‌کنت را
بده به من!

ممکنه مداد و
خودکار و خط‌کش
و کل کیف‌ت را به من
قرض بدهی؟!

من اصلاً
نظری ندارم!
هر جور شما
راحتید!



کلیدهای قاطع بودن



• گاهی ممکن است دیگران مثل تو فکر نکنند و موافق عقیده‌ی تو نباشند. در چنین وقت‌هایی لازم است نظرت را بگویی. اما باید با آرامش صحبت کنی و خشن نباشی!

• • بهتر است موقع گفتن نظرت، آن قدر آرام صحبت نکنی که کسی صدای تو را نشنود! زیرا این کار به معنی آن است که سخن تو از نظر خودت هم اهمیتی ندارد!



آهای کسی صدای
منو می شنوه؟! این‌جا
صفحه... نوبت را رعایت
کنید.

منظورم از یک ساعت
حرف زدن این بود که
این کیک را نمی‌خواهم.
بیسکویت بدهید!



• • • بهتر است برای بیان نظر خودت، حاشیه نروی و نظرت را به صورت کوتاه بگویی. این جور دیگران احساس نمی‌کنند که تردید داری.

کتابخانه

تق تق

خانم بزی هر چه در زد نه شنگول، نه منگول و نه حیمه انگور، هیچ کدام در را باز نکردند. فکرش هزار راه رفت. پیشنهاد می‌کنم قبل از خواندن کتاب حدس بزنید که این بار بزغاله‌ها کجا رفته بودند... در این کتاب باید بقیه‌ی قصه را خودتان حدس بزنید!

- نام کتاب: بچه‌های بز زنگوله پا کجا بودند؟ (مجموعه)
- نویسنده: علی اصغر سیدآبادی
- تصویرگر: علیرضا گلدوزیان
- ناشر: افق
- تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۳۳۶۷



توپخانه‌ی دشمن

فکر کردم شهید شده‌ام و مادر و خواهرهایم بالای سر جنازه‌ام جیغ و فریاد می‌کنند. چشم‌تان روز بد نبیند: چون بیمارستان، تخت خالی نداشت، مرا کرده بودند توی اتاق زایمان! از خجالت نمی‌توانستم سرم را از زیر ملافه بیرون بیاورم.

- نام کتاب: مارادونا در سنگر دشمن (مجموعه‌ی ترکش‌های ولگرد)
- نویسنده: داوود امیریان
- تصویرگر: رشید کارگر
- ناشر: شاهد
- تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۳۱۸۵۱



انجیر طلا

امروز آرزوی پادشاه برآورده شده است. پادشاه دستش را به هر چیزی که می‌زند، طلا می‌شود... ولی اتفاقی روی می‌دهد که همه چیز را خراب می‌کند.

- نام کتاب: شاه میداس و انگشتان جادویی
- نویسنده: شارلوت کرافت
- مترجم: علی خاکبازان
- ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۲۹۷۲
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۴۱۱۵





قصه‌های بامزه درباره‌ی گربه‌های هفت‌تیرکش!

- شما در برابر چه قدر پول و طلا، حاضرید جنازه‌ی یک گربه‌ی مرده را در اتاق خوابتان نگه دارید؟!
- مادر بزرگ کلاتر، محکوم به حبس ابد افتخاری است! به خاطر یک عمر خلافکاری!
- هر کس از «دماغ خیس» خبری دارد، سریع به پدر بزرگش خبر بدهد و مزدگانی بگیرد!

نام کتاب: قصه‌های غرب وحشی (مجموعه‌ی پنج جلدی)

نویسنده: شهرام شفیی

تصویرگر: رضا مکتبی

ناشر: سوره‌ی مهر

تلفن: ۰۲۱-۶۴۶۰۹۹۳

قصه‌های بامزه درباره‌ی گربه‌های هفت‌تیرکش!

خدا حافظی یک پیامبر

با دروغگو دوست نباش. با احمق همنشینی نکن. (امام سجّاد ع)
 حسود ناآرام‌ترین آدم روی زمین است. (امام حسن ع)
 محبوب‌ترین دوست کسی است که عیب‌هایت را به تو هدیه می‌کند.
 (امام صادق ع)

مجموعه‌ای درباره‌ی زندگی و سخنان امامان ما.

نام کتاب: با علی یا علی (مجموعه‌ی چند جلدی)

نویسنده: فریبا کلهر

تصویرگر: علیرضا گلدوزیان

ناشر: به‌نشر

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۲۳۰۱

۰۲۱-۸۸۹۶۰۶۲۰



نماز، چشمه‌ی پاکی‌ها

خیلی کیف می‌دهد بعضی وقت‌ها کس دیگری برایمان کتاب بخواند. ما چشمه‌هایمان را ببندیم و در آرامش گوش دهیم. بنابراین سراغ کتاب «نماز چشمه‌ی پاکی‌ها» می‌روم و سیدی‌اش را که در آخرین صفحه‌ی کتاب جا خوش کرده، در دستگاه می‌گذارم. حالا به شعرهای آن که همراه با موسیقی ملایمی اجرا می‌شود، گوش می‌دهم.

نام کتاب: نماز چشمه‌ی پاکی‌ها

سروده‌ی گروهی از شاعران

تصویرگر: مونا افضلی

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۲۹۷۲

۰۲۱-۸۸۹۶۴۱۱۵



همه تازه‌اش را دوست دارند! شهرام شفیعی



اتاق عمل

اکبر آقا: «امروز، بزرگِ فامیل ما را می‌برند اتاق عمل و جراحی‌اش می‌کنند.»
دوست اکبر آقا: «جدی؟ ... حالا بزرگِ فامیل‌تان کیه؟»
اکبر آقا: «دماغ من!»

گربه

برادر بزرگ‌تر به خواهرش: «من این کاسه‌ی آش را نمی‌خواهم... نیم ساعت پیش، کاسه‌ی آش مرا گذاشته بودی جلو گربه!»
خواهر کوچولو: «معذرت می‌خواهم... من نمی‌دانستم گربه‌ها آش دوست ندارند!»

دکتر

مردی می‌خواست برای بچه‌اش شناسنامه بگیرد. کارمند پرسید: «نام فامیل؟»
مرد فامیلی‌اش را گفت.
- اسم کوچک بچه را چی می‌گذارید؟
- اسم بچه را می‌گذاریم دکتر!
- چی؟! ... شما می‌خواهید اسم بچه‌تان را بگذارید دکتر؟!
- بله... چون که همسر من خیلی دوست دارد پسرمان دکتر بشود!

پیانو

با پسر من به جشن تولد یکی از همکلاسی‌های پولدارش رفته بودیم. آقای خانه، هی پز می‌داد و اموالش را به رخ ما می‌کشید. بعد از شام، به پدر یکی از بچه‌ها گفت: «حسن آقا، ما پیانو داریم... بلدی صدای پیانوی ما را در بیاوری؟»
حسن آقا: «خیلی هم خوب بدم صدایش را در بیاورم... وقتی از همین پنجره بیندازمش توی خیابان، همه صدایش را می‌شنوند!»

تقلب

به یک پیرمرد صد و هفت ساله گفتند: «پدرجان، چرا همیشه سرت را با شامپو بچه می‌شویی؟»
- هیس... من دارم با خودم یک بچه‌ی تقلبی دُرست می‌کنم! می‌خواهم یک زن و شوهر جوان، مرا به فرزندی قبول کنند!

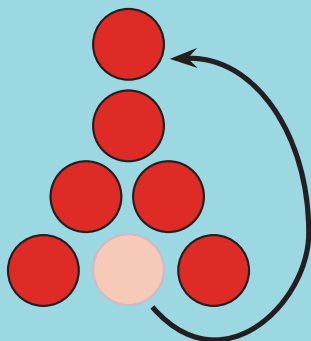


جواب سرگرمی

جواب چیستان‌ها

۱. پیاز
۲. پسته
۳. ملخ

جواب بازی سکه‌ها



جواب جدول اعداد

۳	۵	۶	۲	۱	۴
۴	۲	۱	۵	۶	۳
۲	۳	۵	۶	۴	۱
۶	۱	۴	۳	۲	۵
۵	۴	۲	۱	۳	۶
۱	۶	۳	۴	۵	۲

جواب کرگدن مهربان



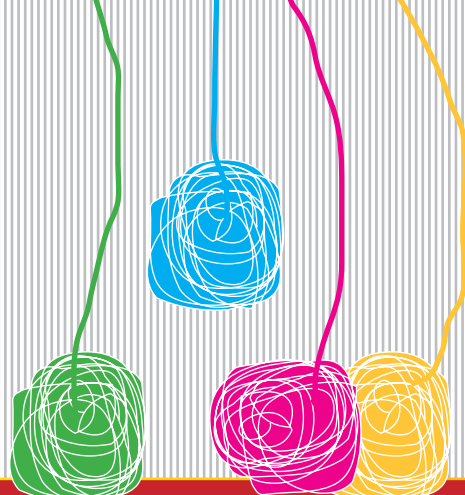
لباس نامناسب

بعضی از همسایه‌ها، با لباس‌های نامناسب، توی راه پله‌ها رفت و آمد می‌کنند. یک روز با پسر من رفته بودیم بانک. پسر من گفت: «بابا... آن جا را نگاه کن... رئیس بانک، همان همسایه‌ی بالایی خودمان است. نگاه کن... همان آقای که کت شلوار سرمه‌ای دارد.» من گفتم: «راست می‌گویی‌ها!... اول نشناختمش... چون که او را فقط با زیر پیراهن و پیژامه‌ی گلدار دیده‌ام!»

برنج

آقا و خانم جوانی که با هم نامزد بودند به رستوران رفتند.
مرد جوان: «تو چی میل داری؟»
خانم جوان: «ماهی قزل‌آلا با برنج.»
- تو که همیشه می‌گفتی من برنج نمی‌خورم!
- آقای باهوش، اگر یک بشقاب برنج جلویم نباشد، مردم از کجا بفهمند که من برنج نمی‌خورم!؟





سرزمین اسب‌ها و کبوترها

ندا عظیمی

یکی از بازی‌های بچگی ما «جهانگرد بازی» بود. این بازی، مخصوص زندگی روی فرش بود. فرشِ زیبای ایرانی.

همه چیز از فرش زیر پایمان شروع می‌شد... فاصله‌ی بین فرش‌ها، مثلاً همان درّه‌های عمیق بودند و فرش‌های مختلف هم سرزمین‌های مختلف سرزمین‌های خیالی ناشناخته.

ما برای رفتن از یک سرزمین به سرزمین دیگر، وسایل مختلفی داشتیم: قایق، بالن و قطار! توی هر «سرزمینِ فرشی» به یک زبان حرف می‌زدیم و گاهی حتی خودمان هم نمی‌دانستیم چه می‌گوییم!

خط‌های اطراف هر فرش دیوارهای آن سرزمین بود. طبق قانون بازی، ما باید آن قدر بدون اشتباه روی خط‌های فرش راه می‌رفتیم تا اجازه‌ی ورود به سرزمین تازه را به ما بدهند. اگر پایمان را اشتباهی، جای دیگری می‌گذاشتیم، می‌سوختیم!

من همیشه سعی می‌کردم روی این فرش راه بروم. دوست داشتم سرزمین من پر باشد از آدم‌های اسب سوار، کبوترهای سفید، درخت‌های سیخ سیخ و علف‌های تک و توک.

